

«حجاب اجباری» یا «حجاب قانونی»؟/ معنای هویتی و نمادین حجاب

جناب آقای حجت الاسلام سوزنچی عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم

بحث حجاب از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی همواره مورد توجه اندیشمندان و علمای کشور بوده است و گفتگوهای بسیاری در مورد الزام به شریعت توسط حکومت و مبنای عقلی و دینی آن صورت گرفته است. در سال‌های اخیر کلیدواژه دیگری به بحث‌های معطوف به حجاب وارد شده است و آن کلیدواژه «حجاب اجباری» است که کارشناسان آن را یک مغالطه می‌دانند. شبهه دیگری که معطوف به مسئله حجاب وارد می‌شود این است که با بهره‌گیری از موضوع حق و اختیار، می‌گویند خدا به انسان‌ها آزادی داده و حجاب نباید اجباری باشد.

\*در بحث حجاب عده‌ای سعی دارند بگویند، بی‌حجابی با بی‌عفتی متفاوت است و با استفاده از کلیدواژه

«حجاب اجباری» شبهاتی نسبت به مقوله حجاب در ایران مطرح می‌کنند، از چه جنبه‌ای می‌توان به این

مسئله نگریست و چه پاسخی می‌توان داد؟ آیا حجاب مهم‌تر است یا عفت؟

چند تلقی در بحث حجاب با هم خلط شده و منجر به سوء تفاهم‌هایی در فهم مسئله حجاب شده است. دو

سه تلقی در جامعه ما در مورد حجاب هست که با هم خلط شده و مرتباً از یکی سراغ دیگری می‌روند و

مغالطاتی در این خصوص صورت می‌گیرد.

یکی تلقی تبعیدی مسئله است که در این تلقی، حجاب پوشاندن تمام اندام غیر از وجه و کفین را شامل

می‌شود. تلقی دیگر، تلقی محتوایی است که منظور از آن پوشش عفیفانه است. ممکن است پوشش کسی

همان وجه و کفین باشد ولی عفیفانه نباشد. در این تلقی عفیفانه فقط ظاهر بدن ملاک نیست بلکه عناصری

مانند حجم بدن یا حرکات بدن و... اضافه می‌شود. یک تلقی سوم هم در دوره جدید شکل گرفته که آن

تلقی هویتی است. امروزه در فضای جهانی، حجاب نماد مسلمانی شده است. چون حجاب نماد هویتی

شده، درگیری‌ها در مورد آن هم شدید شده است.

اگر ما توجه نکنیم که مقوله حجاب این سه وجه را دارد و فقط سراغ یک وجه از آن برویم، بحث ناقصی

است.

برخی یک سوال غلط را مطرح می‌کنند که ذهن را به انحراف می‌کشاند. اگر سوال‌ها غلط مطرح شود،

پاسخ‌ها هیچ فایده‌ای نخواهد داشت. یکی از مغالطات معروف، مغالطه سوال مرکب است. یعنی جمع

مسائل تحت مسئله واحده. شما به جای اینکه دو سوال بپرسید و اگر پاسخ سوال اول معلوم شد، بعد سوال

دوم را بپرسید، یک دفعه سوال دوم را می‌پرسید. مثال تاریخی این مغالطه هم در مورد سال ۸۸ است که

سوال می‌شود چرا در انتخابات تقلب شد؟ شما اول اثبات کنید که تقلب شد، بعد سوال کنید که چرا تقلب شد.

از سوالات غلطی هم که در مورد مسئله حجاب مطرح است این است که حجاب مهم‌تر است یا عفت؟ سوال به شدت سوال غلطی است چراکه عفت، یک وجهه حجاب است و امروز بعد هویتی حجاب نیز خیلی مهم شده است

از سوالات غلطی هم که در مورد مسئله حجاب مطرح است این است که حجاب مهم‌تر است یا عفت؟ سوال به شدت سوال غلطی است چراکه عفت، یک وجهه حجاب است و امروز بعد هویتی حجاب نیز خیلی مهم شده است. آن قدر که بعد هویتی حجاب مهم شده، بعد عفت آن مهم نشده است. اینکه می‌گویم بعد هویتی مهم شده، نمی‌گویم بد است یا خوب است و اصلاً بحث ارزشی نمی‌خواهم بکنم، می‌خواهم بگویم که پدیده حجاب دو بعد سنتی داشته و یک بعد هویتی. این بعد هویتی آنقدر معنا در این عمل تزریق کرده که معنای آن با معنای سنتی عوض شده است. اگر ۲۰۰ سال قبل کسی روسری خود را برمی‌داشت، معنای هویتی نداشت، شاید معنای لایابالی گری می‌داد. معنایی که امروز پیدا کرده خیلی متفاوت است. وقتی از بعد هویتی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم جنگ حجاب جنگ مهمی است.

اگر بخواهیم امروزه بین حجاب و عفت ارزش گذاری کنیم، نمی‌توانم بگویم عفت بالاتر از حجاب است، چرا که ما با پدیده جدیدی مواجه هستیم. معنایش این نیست که عفت مهم نیست، مسئله سطح ارزش گذاری است.

در غرب بنید چقدر با مسئله حجاب زن‌ها درگیر هستند، درست است که در پس ذهن آنها بی‌عفتی هم هست، اما این مسئله اصلی نیست. همین خانمی که با روسری به کشورهای غربی می‌رود، اگر با کلاه و شال برود، غربی‌ها ممانعتی برای او ایجاد نمی‌کنند. حجاب نماد است یعنی ویژگی دارد. در دوره رضاخان که می‌خواهند حجاب را زمین بزنند، نماد را می‌خواهند بردارند، لذا اصرار دارند روسری نباشد. این معنای هویتی و نمادین حجاب یک معنای خاصی است که اگر به آن توجه نکنیم، مسئله به بیراهه می‌رود.

\*از منظر انسان شناسی چگونه می‌توان به مقوله پوشش نگاه کرد؟ این دیدگاه‌ها برای توجیه پوشش چه می‌گویند و آیا این دلایل با مبانی دینی ما هم همخوانی دارد؟

حجاب یک هویت انسان شناسی خاصی دارد. اتفاقاً قرآن به این بحث توجه کرده است. بعد انسان شناسی آن این است که انسان تنها موجودی است که پوشش غیر طبیعی دارد. فقط انسان است که پوشش مصنوعی دارد و همه موجودات پوشش طبیعی دارند.

هدف این پوشش چیست؟ چرا انسان پوشش دارد؟ در بحث‌های آنتروپولوژی می‌گویند که پوشش انسان دو کارکرد دارد؛ یک کارکرد حفاظتی دارد و یک کارکرد زیبایی. پوشش بدن، ما را از آسیب‌های مختلف حفظ می‌کند و دوم اینکه ما را زیبا می‌کند.

تحلیل‌های قرآنی تحلیل‌های جهان شمول است و فقط برای مسلمانان نیست و انسان را شرح می‌دهد. قرآن می‌فرماید «قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا» یعنی ما لباسی که شرمگاهتان را می‌پوشاند و لباسی فاخر و گران که مایه زینت و جمال است، برای شما نازل کردیم.

یعنی کارکردهایی که قرآن می‌آورد یکی حفاظت اخلاقی یا عفت و حیا است. البته حفاظت جسمی هم در ذیل آیه ۸۱ نحل هم آمده که «و جعل لكم سراويل تقيكم الحر والبرد» است، یعنی شما را از سرما و گرما حفظ کند.

اما آنجا که می‌گوید «انزلنا» به لباس وجهه الهی می‌دهد که خدا برای شما لباس را فرستاد، نه برای حیوانات.

خدا مسئله لباس را به خودش گره می‌زند و آنقدر این گره محکم است که شیطان مهمترین ترفندی که برای فریب آدم به کار می‌گیرد این است که لباسش را بیرون بیاورد. آیه ۲۰ اعراف می‌فرماید «فَوَسَّوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا» یعنی پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا شرمگاهشان را که از آنها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند.

آیه ۲۲ می‌فرماید «فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» یعنی پس آنان را به فریب و دروغی (از آن مقام بلند) فرود آورد، پس چون از آن درخت تناول کردند شرمگاه‌هایشان بر آنان آشکار گردید و بر آن شدند که از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند.

فکر نکنید این یک مسئله حاشیه‌ای بوده است. آیه ۲۷ می‌فرماید «لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا» یعنی مبادا شیطان شما را فریب دهد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، در حالی که جامه از تن آنان بر می‌کند تا قبایح آنان را در نظرشان پدیدار کند.

درآوردن لباس آنقدر موضوعیت دارد که وقتی خدا می‌خواهد بگوید و هشدار دهد که مواظب باشید فریب شیطان را نخورید این گونه به بنی آدم هشدار می‌دهد که شما هم مواظب باشید که شیطان لباس شما را نگیرد.

اینجا قرآن به معنای لباس هویت می‌دهد. اگر به لحاظ انسان‌شناسی در نظر بگیرید، یکی از مهمترین مؤلفه‌های شناسایی انسان‌ها، لباس است.

آنقدر غریزه جنسی انسان، فرهنگی و ماورایی است که حتی همجنسبازان هم برای روابط خود از لفظ خانواده استفاده می‌کنند و می‌گویند خانواده همجنسگرا. آنهایی که می‌خواهند با هم رابطه نامشروع داشته باشند از لفظ ازدواج سفید استفاده می‌کنند. چون اگر خانواده نداشته باشند، احساس هویت نمی‌کنند. اما خانواده برای حیوان هویت نمی‌آورد.

علامه طباطبایی ذیل آیات سوره حجر، می‌گوید که اگر برهنه شدن آدم و حوا و آشکار شدن شرمگاه‌های آنها در بهشت رخ نداده بود و این امر در زمین رخ می‌داد، غریزه جنسی انسان مثل حیوان می‌شد. یعنی یک مسأله مهم این است که آیا غریزه جنسی انسان شبیه غریزه حیوان است یا دو جنس مختلف است؟ آنقدر غریزه جنسی انسان، فرهنگی و ماورایی است که حتی همجنسبازان هم برای روابط خود از لفظ خانواده استفاده می‌کنند و می‌گویند خانواده همجنسگرا. آنهایی که می‌خواهند با هم رابطه نامشروع داشته باشند از لفظ ازدواج سفید استفاده می‌کنند. چون اگر خانواده نداشته باشند، احساس هویت نمی‌کنند. اما خانواده برای حیوان هویت نمی‌آورد.

قرآن می‌فرماید «وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا» یعنی ۳ کلیدواژه خوردن، سکونت و زوج، - که در حیوانات به صورت غریزی است - در این آیه می‌فرماید که اینها برای انسان در بهشت رخ داده لذا این مقولات کاملاً فرهنگی است. ما نمی‌توانیم مثل حیوانات غذا بخوریم. مسکن برای انسان با لانه حیوان خیلی فرق می‌کند. لذا خوردن، مسکن و زوجیت انسان نیز بهشتی است. خدا وقتی به انسان از روحش دمیده، او را به بهشت برده و خوردن و مسکن و زوجیت و لباسش را در آنجا شروع کرده و بعد به زمین آمده است لذا انسان کلاً موجودی است که حتی در اموری که ظاهراً غریزی و شبیه حیوان است هم متفاوت از حیوان است.

می‌خواهم بگویم وقتی از حجاب صحبت می‌کنیم، این مسئله را صرفاً یک مسئله تعبدی نبینید، ولو اینکه مسئله تعبدی هم هست. این مسئله هم ابعاد محتوایی دارد، هم ابعاد هویتی دارد و هم ریشه‌های انسان‌شناختی دارد.

در جامعه ما وقتی حرکات زننده محل بحث است، کاملاً نگاه محتوایی است و اصلاً نگاه تبعیدی نیست ولو اینکه از منظر تبعیدی هم شرعاً حرام است. اما در دغدغه افراد، این حیث پررنگ است. خیلی از بدحجاب‌ها هم از حرکات زننده بدشان می‌آید. کلمه بدحجاب در ذهن ما غالباً در فضای نگاه تبعیدی مطرح می‌شود در حالی که ۳ مسئله تبعیدی، محتوایی و هویتی کاملاً با هم مطرح است.

\*برخی می‌گویند انسان‌ها حق آزادی دارند، خدا به انسان‌ها اختیار داده و حکومت نمی‌تواند این حق را از انسان بگیرد. اشاره‌ای هم به آیه «لااکره فی الدین» می‌کنند. همین استدلال را در مورد حجاب مطرح است و گفته می‌شود خدا به انسان‌ها آزادی داده و حجاب نباید اجباری باشد؛ چه پاسخی به این شبهه می‌دهید؟ مسئله حجاب اجباری نیز از آن مسائلی است که صورت مسئله را غلط مطرح کرده‌اند و هرکاری کنید نمی‌توانید به آن پاسخ دهید. مهمترین کار این است که صورت مسئله را درست کنید. اگر سوال شود حجاب اجباری باشد یا نباشد؟ هر پاسخی دهیم، باخته‌ایم.

من چندی پیش مناظره‌ای در انجمن اسلامی دانشکده علوم اجتماعی داشتم. طرف مقابل من مقاله‌ای نوشته بود که به نظر خودش همه ادله طرفداران حجاب اجباری را رد کرده بود. من هم یک نقد دو صفحه‌ای برای او نوشتم که نشان دادم اصلاً صورت مساله را اشتباه گرفته است. در مناظره به او گفتم که شما از کلمه «اجباری» سو استفاده می‌کنید. به جای این کلمه «اجباری»، کلمه «قانونی» را قرار دهید، دیگر نمی‌توانید بحث را ادامه دهید.

آیا ما چراغ قرمز اجباری، پلیس اجباری، مدرسه اجباری و... داریم یا نداریم؟ دقت کنید که کلمه اجبار بار منفی شدید دارد. با همین کلمه حتی می‌توان مدرسه رفتن را هم زیر سوال برد. سوال درست این است که حجاب قانون بشود یا نشود؟ اگر قانون شد، قانون رعایت بشود یا نشود؟ این دو سوال، دو سوال معقول است

آیا ما چراغ قرمز اجباری، پلیس اجباری، مدرسه اجباری و... داریم یا نداریم؟ دقت کنید که کلمه اجبار بار منفی شدید دارد. با همین کلمه حتی می‌توان مدرسه رفتن را هم زیر سوال برد. سوال درست این است که حجاب قانون بشود یا نشود؟ اگر قانون شد، قانون رعایت بشود یا نشود؟ این دو سوال، دو سوال معقول است.

تمام قوانین اجباری است. کسانی که دنبال آزادی هستند، آیا می‌پذیرند که هرکس دلش خواست از این به بعد از چراغ قرمز عبور نکند چون یک قانون اجباری است؟! لذا باید صورت مسئله را درست ببیند.

سوال این است که حجاب باید قانون باشد یا نه؟ پاسخ این مساله بسیار واضح است و بحث کردن نمی‌خواهد. کشور ما یک کشور اسلامی است و طبق ماده‌ای از قانون اساسی، قوانین کشور باید با قوانین اسلام هماهنگ باشد. اگر شما به قانون اساسی اشکال دارید، بروید و در مورد قانون اساسی دعوا کنید. نکته دوم این است که حجاب یک مسئله شخصی و خصوصی است یا اجتماعی؟ اگر زنی در خانه‌اش در مقابل نامحرم حجاب نداشت، حکومت حق دارد به او چیزی بگوید؟ حق ندارد. حکومت حق ندارد در خانه‌ها تفحص کند. قانون حجاب برای عرصه عمومی است. حجاب هم مسئله عرصه عمومی است. پس چون مسئله اجتماعی اسلام است، مشمول آن ماده قانون اساسی می‌شود که اشاره کردم. پس حجاب در قانون ما هست. حال که حجاب قانون است، رعایت آن لازم است یا نه؟

مثل هر قانون دیگری؛ معنی ندارد که قانون باشد اما رعایت آن اختیاری باشد.

پس دقت کردید: عبارت «حجاب اجباری» یک کلاه است که نباید بگذاریم این کلاه سرمان برود. تمام قوانین اجباری است. کسانی که دنبال آزادی هستند، آیا می‌پذیرند که هرکس دلش خواست از این به بعد از چراغ قرمز عبور نکند چون یک قانون اجباری است؟! لذا باید صورت مسئله را درست ببینید. مثل هر قانون دیگری؛ معنی ندارد که قانون باشد اما رعایت آن اختیاری باشد

مطرح می‌شود که انسان‌ها آزادند و می‌توانند هر جور که بخواهند زندگی کنند. ما می‌گوئیم پس اگر انسان‌ها آزادند باید بگذاریم هر جور که می‌خواهند رانندگی کنند. اگر گفته شود عدم رعایت قوانین رانندگی برای دیگران مزاحمت ایجاد می‌کند ما هم می‌گوئیم عدم رعایت قانون حجاب برای دیگران مزاحمت ایجاد می‌کند.

از مغالطاتی که شما هم در سوالتان به آن اشاره کردید و در دوره مدرن رخ داده و به شدت هم از آن برای زیر سوال بردن احکام دین استفاده می‌کنند، این است که انسان‌ها حق آزادی دارند، خدا به انسان‌ها اختیار داده و این یعنی حق آزادی و وقتی این امر را خدا به انسان داده، شما می‌خواهید آن را از انسان بگیرید؟ مطرح می‌کنند که «لااكره فی الدین».

همین استدلال را در مورد حجاب مطرح می‌کنند و می‌گویند خدا به انسان‌ها آزادی داده و حق آزادی داریم و شما نباید جلوی ما را بگیرید.

در این ادبیات دو مفهوم خلط شده است؛ بین «اختیار به مفهوم تکوینی» و «حق آزادی به مفهوم قانونی و اصطلاحاً تشریحی و اعتباری» خلط شده و همچنین بین مفهوم «حق به معنای مُجاز» و «حق به عنوان یک امتیاز» خلط شده است.

گاهی می‌گوئیم «شما حق دارید اشتباه کنید» این یعنی شما مُجازید که اشتباه کنید و اگر اشتباه کردید، تنبیه نمی‌شوید. در حق به معنای مجاز اگر مثلاً خطای سهوی رانندگی رخ دهد، این جرم نیست ولی به این معنی نیست که شما به عنوان یک امتیاز ویژه حق داشته باشی در رانندگی خطا کنی!

گاهی می‌گوئیم «ما حق داریم پیشرفت کنیم، ما حق داریم باسواد شویم» در اینجا حق به معنای یک امتیاز است؛ یعنی یک چیزی باید به من بدهند و اگر ندهند مقصراند.

این خلط در دوره مدرن، مبنای لیبرالیسم است.

مطرح می‌شود که انسان‌ها آزادند و می‌توانند هر جور که بخواهند زندگی کنند. ما می‌گوئیم پس اگر انسان‌ها آزادند باید بگذاریم هر جور که می‌خواهند رانندگی کنند. اگر گفته شود عدم رعایت قوانین رانندگی برای دیگران مزاحمت ایجاد می‌کند ما هم می‌گوئیم عدم رعایت قانون حجاب برای دیگران مزاحمت ایجاد می‌کند

گاهی می‌گوئیم «خدا به من اختیار داده است» این یعنی من انسانم پس می‌توانم کار «الف» را انجام دهم و یا می‌توانم کار «ب» را انجام دهم و خدا این توانایی را به من داده که هر یک از این کارها را انجام دهم. اما آیا اگر خدا توانایی‌ای را به من داد، معنایش این است که من در انجام هر یک از این دو مُجح هستم؟ اگر خدا توانایی کاری را به من داد آیا معنایش مُجاز بودن من در انجام آن کار است؟ برای اینکه این مغالطه بهتر معلوم شود به این مثال توجه کنید: من توانایی دارم یک سیلی به گوش کسی بزنم و خدا این توانایی را به من داده، اما آیا این یعنی من مُجاز به این کار هستم؟

اینکه خدا یک توانایی را داده یک مسئله کاملاً تکوینی است. از صرف توانایی نمی‌توان مُجاز بودن را نتیجه گرفت.

در فضای غربی هم چنین چیزی امکان ندارد. قوام زندگی غربی بر قراردادهای اجتماعی است. برای همین ما نمی‌توانیم در آنجا هرگونه کاری که بخواهیم انجام دهیم و باید از قراردادهای اجتماعی تبعیت کنیم. این مسئله حتی در فضای غربی هم بدیهی است. مثلاً اگر من کسی را بکُشم، عده‌ای دیگر می‌آیند تا من را بکشند. لذا همه با هم قرارداد می‌کنیم که هیچکس دیگری را نکشد.

وقتی گفتیم حقوق بشر مقدس و ارزشمند است و باید آن را رعایت کرد، سوال این است که چه دلیلی داریم که باید حقوق بشر را رعایت کرد؟ دو گونه تحلیل وجود دارد. یکی اینکه اگر حقوق بشر را رعایت نکنیم، ضرر بیشتری برای ما دارد. راسل می‌گوید اگر من دزدی کنم، همه هم دزدی می‌کنند و دیگران هم وسایل مرا می‌دزدند و اگر همه دزدی کنند، هیچ چیز برای من باقی نمی‌ماند و در مجموع ضررش برای خود من هم بیشتر است.

این منطق به درد افراد متوسط می‌خورد. یعنی با هم توافق و قرارداد می‌کنیم که هیچکس به حقوق یکدیگر تجاوز نکند. افراد متوسط به این معنی است که فرد به لحاظ توان و زور و قدرت اجتماعی نمی‌تواند به همه غلبه کند. اما اشکالش این است که اگر کسی دیکتاتور بود و قدرت در اختیار داشت، به همه ظلم کند و دیگران نتوانند به او ظلم کنند، آیا این مُحق است یا نه؟ اقتضای منطق راسل این است که بگوید محق است! ولی خودشان می‌گویند که خلاف حقوق بشر است.

تحلیل دیگر آنها این است که ما با انسان مواجه هستیم و شما حق ندارید به انسان توهین کنید. شما حق دارید گوشت گوسفند و گاو را بخورید؛ حق دارید نباتات را از ریشه درآورید و بخورید اما حق ندارید انسان را بخورید!

می‌گویند به انسان نباید زور گفت. آنچه چیزی در انسان است که موجب می‌شود شما حق نداشته باشید به او زور بگویید؟ یک پاسخ آنها این است که انسان اختیار دارد. می‌پرسیم اختیار یعنی چه؟ صرف اینکه انسان بتواند چند کار انجام دهد، این ارزش را پیدا کرده است؟ خب حیوانات هم به این معنا اختیار دارند. صرف انتخاب گری نیست که انسان را از حیوان متمایز می‌کند.

شما اینجا که می‌گوئید انسان «حق» دارد؛ چرا این حق‌ها را برای حیوان قائل نیستید؟ گوسفند هم حق دارد زندگی کند، هویج هم حق دارد زندگی کند! چرا آنها را می‌خورید؟ چه چیزی حق می‌آورد؟ تنها چیزی که حق می‌آورد یک امر ماورایی در انسان است. شما مادامی که امر ماورایی در انسان را قبول نکنید نمی‌توانید، حق ویژه برای انسان قائل شوید.

همه استدلال‌های آنها در حیوان هم پیاده می‌شود. اگر حق بخاطر برخورداری از غریزه جنسی است، حیوان هم آن را دارد. اگر حق بخاطر برخورداری از توان انتخاب است، حیوان هم آن را دارد.

آنچه خاص انسان است می‌تواند حق بیاورد. چه چیزی خاص انسان است؟ یک امر ویژه متعالی. اختیار با یک تقریری می‌تواند مایه حق شود. تحلیل انسان‌شناسی این است که انسان‌ها موجوداتی هستند که می‌توانند راه سعادت را خودشان انتخاب کنند. همان عاملی که باعث شد انسان از فرشته هم بالاتر شود. ما غیر از انسان دو موجود داریم. یک موجود فرشته است که فقط یک راه دارد. یک موجود هم حیوان است که چند راه دارد اما تعالی ندارد.

انسان محل بحث ما موجودی است که چند راه دارد، تعالی هم دارد. مفهوم اختیار می‌تواند عامل حق شود منتهی به چه معنا؟ به این معنا که شما تعالی را در اختیار لحاظ کنید.



بیند حق دانه سیب چیست؟ این است که به درخت سیب تبدیل شود. چرا؟ با اینکه دانه سیب می تواند بپوسد اما می گوئیم حق دانه سیب این است که درخت شود. این را شهوداً می یابیم.

اگر دانه سیب اختیار داشت می توانستیم بگوئیم حق دانه سیب پوسیدن هم هست؟! با اینکه دو راه در پیش رویش هست اما همه می فهمیم که حق به عنوان یک امتیاز برای او، این است که درخت سیب بشود نه اینکه بپوسد.

این حق که یک امر برتر است و امری است که برای یک چیز بهتر است، این حق در تعالی آن چیز است. گاهی موجود تک جهتی است، بحثی پیش نمی آید. فرشته ها تک جهتی اند و بحث حق برایشان مطرح نمی شود.

گاهی موجود دو جهتی است اما توان تصمیم گیری ندارد، دانه سیب دو جهت درخت شدن و پوسیدن را دارد ولی خودش نمی تواند انتخاب کند.

گاهی موجود دو جهتی است و توان تصمیم گیری هم دارد اما توان تصمیم به این معنی نیست که تصمیم دوم او هم درست باشد. برای همین حق تنها زمانی معنا دارد که تعالی برای انسان مطرح باشد. لذا شما نمی توانید برای انجام کاری که مادون ارزش انسان است، حق به معنی مُحَق بودن را مطرح کنید.

البته یک نکته مهم این است که انسان توان دو راه بالارفتن و پایین رفتن را دارد و اختیار هم دارد، در فضای انسان به دلایل مختلف انسان شناختی، مهمترین ویژگی انسان، آگاهی است. آگاهی با رشد به شدت در ارتباط است. رشد انسان حاصل نمی شود مگر اینکه اختیارش را خودش بتواند اعمال کند. مثلاً می خواهیم یک بچه رشد کند و یاد بگیرد در جامعه چطور زندگی کند، دو حالت دارد، یکی اینکه فقط در خانه به او آموزش دهیم. این بچه به جامعه که می رود در اولین مسئله زمین می خورد. یک حالت هم این است که او را کاملاً رها کنیم که خودش در جامعه یاد بگیرد. او هم گرفتار افراد سو استفاده گر می شود و بدبخت می شود. رشد این است که به او بگوئیم چه کند، بعد به او اجازه دهیم چند بار هم به زمین بخورد. معنای رشد این است که فرد، اعمال اختیار بکند؛ اما این اعمال اختیار نباید بدون نظارت باشد. نمی گذاریم هر جایی برود که ممکن است از پرتگاهی پرت شود. زمین خوردن لازمه رشد است؛ اما زمین خوردنی که بتواند بعدش بلند شود، نه از کوه پرتاب شدن.

پس ما قبول داریم که اشتباه کردن تا حدودی مجاز است؛ اما مجاز در این حد که برای برخی از اشتباهاتش مواخذه نشود. اما یک زمان کسی می گوید اشتباه کردن حق من است و خود را برای اشتباه کردن محق می داند. اشکال بحث دقیقاً همین است که هر کاری که می توانی انجام دهی حق تو نیست. حق آن تعالی

است و اینکه خودت انتخاب کنی. خودت انتخاب کن در چارچوب‌ها. یک مقدار تخطی کردی عیب ندارد اما حق نیست. اشتباه، اشتباه است اما اینکه این اشتباه را کردی تنبیه نمی‌شوی.

لذا باید مسئله حق آزادی را بفهمیم که چه حقی است. حق آزادی این نیست که هرکاری دوست داشته باشم انجام دهم، حق آزادی زمانی است که در فضای تعالی معنا پیدا کند. لذا شما نمی‌توانید بگویید مثلاً چون من دلم می‌خواهد که همجنس بازی کنم، پس حق دارم.

در مقام اجرا، همه جوامع قانون دارند و باید به قانون آن عمل کنند. اگر می‌خواهید در آن جامعه زندگی کنید باید به قانون عمل کنید یا با اصل نظام درگیر شوید. یعنی مادامی که کسی که نمی‌خواهد نظام را براندازی کند، او اگر قانون شکنی می‌کند، برای او افتخار است یا بی فرهنگی است؟

بگذارید از یک زاویه دیگری هم به این بحث برداشتن حجاب بنگریم. از زاویه بافرهنگ بودن یا بی‌فرهنگ بودن! در مقام اجرا، همه جوامع قانون دارند و باید به قانون آن عمل کنند. اگر می‌خواهید در آن جامعه زندگی کنید باید به قانون عمل کنید یا با اصل نظام درگیر شوید. یعنی مادامی که کسی که نمی‌خواهد نظام را براندازی کند، او اگر قانون شکنی می‌کند، برای او افتخار است یا بی فرهنگی است؟ بی حجابی ترویج بی فرهنگی است یا ترویج امر افتخارآفرین؟

فرض کنیم من اصلاً قانون اساسی را قبول ندارم. در این کشور می‌خواهم چکار کنم؟ می‌خواهم در این کشور بمانم و قانون اساسی را عمل نکنم؟ مثلاً مجلس فلان قانون را وضع کرده که من آن را قبول ندارم. چون من قبول ندارم می‌توانم آن را عمل نکنم؟

ولو اینکه قانون را قبول نداشته باشید؛ با فرهنگ بودن در گرو عمل به قانون است یا عدم عمل به قانون؟ این از غلط‌هایی است که در کشور ما ترویج می‌کنند و در اروپا چنین چیزی نیست. شرط عمل کردن به قانون، قبول داشتن قانون نیست. این خیلی مهم است. اگر عمل به قانون، چنین شرطی داشت به این معنی بود که هیچ قانونی عمل نشود! کسی که اختلاس می‌کند، اگر قانون عدم اختلاس را قبول داشت که اختلاس نمی‌کرد. ما او را زندانی می‌کنیم و می‌گوئیم کشور دچار هرج و مرج می‌شود. شرط عقلانی عمل یک نفر به قانون، و نیز شرط الزام افراد به عمل به قانون، این نیست که آنها حتماً قانون را قبول داشته باشند.

شرط عقلانی عمل یک نفر به قانون، و نیز شرط الزام افراد به عمل به قانون، این نیست که آنها حتماً قانون را قبول داشته باشند. این خیلی جای تأسف دارد که عده‌ای خود را بافرهنگ می‌دانند اما به قانون شکنی افتخار می‌کنند

شمره بحث این است که اگر متقاعد نشدی که فلان قانون خوب است، مادام که در یک نظام قانونمند می‌خواهی زندگی کنی و قصد براندازی آن نظام را نداری همچنان باید به آن عمل کنی. این تفکیک‌ها در کشور ما نمی‌شود لذا بحران ایجاد می‌شود.

اغلب کسانی که در کشور ما بدحجاب هستند، مسلمانند و نماز می‌خوانند و اینگونه نیست که با اسلام مشکل داشته باشند. همچنین عموماً اهل قانون هم هستند و می‌خواهند در این کشور زندگی کنند و طبیعتاً مثل بسیاری از افراد ممکن است از برخی از قانون‌های این جامعه خوششان نیاید. این خیلی جای تأسف دارد که عده‌ای خود را با فرهنگ می‌دانند اما به قانون‌شکنی افتخار می‌کنند. آیا کسی که به عبور از چراغ قرمز افتخار می‌کند یک انسان با فرهنگ است؟ آیا کسی که مردم را به فرار از قانون تشویق می‌کند نباید مورد برخورد قانونی قرار بگیرد؟!

فرض کنیم اگر تعدادی از قوانین کشور ما اصلاً غلط باشد، دلیل می‌شود که قانون اساسی تعطیل شود؟ یا بودن قانون اساسی که اکثر قوانین آن خوب است، بهتر از نبودن کل قانون اساسی نیست؟ در پایان یک نکته دیگر هم عرض کنم. من وقتی برای بحث حجاب به دانشگاه‌ها می‌رفتم اول سوال می‌کردم به نظر شما حد قانونی حجاب برای زنان چقدر باید باشد؟ هیچ؟ حداقلی به اندازه حد واجب شرعی برای مردان؟ در حد لباس رکابی و دامن کوتاه؟ در حد لباس آستین دار؟ حجاب شرعی؟ پوشیه؟ هر کدام از این‌هایی که ذکر کردم یک طرفدار داشت.

یک مدل این است که غربی‌ها در پیش گرفته‌اند و توافق کردند که کدام یک از این انواع حجاب بهتر است. در نهایت آنچه رأی بیاورد، بقیه را محدود و مجبور می‌کند. البته دکتر شریعتی جمله‌ای دارد که می‌گوید در جوامع سرمایه داری رایج، دموکراسی یعنی حکومت سرمایه داران. چون صاحبان رسانه، تلقی خود را به همگان القا می‌کنند. چون رسانه در اختیار اوست، نظر خودش را از طریق رسانه القا می‌کند. می‌خواهم بگویم آرا هم آرای واقعی نیست.

اما جامعه اسلامی، رأی خدا را بر رأی‌های دیگر ترجیح می‌دهد. یعنی اگر اختلافی پیش آمد، آنجایی که خداوند قانونی را قرار داده است آن را بر نظرات شخصی افراد ترجیح می‌دهند. یعنی بالاخره اگر ما قبول داریم یک حداقلی از پوشش برای همگان ضروری است و در محدوده‌اش نظراتمان مختلف است، باید ببینیم واقعاً به عنوان یک مسلمان، نظر خدا را قبول داریم یا خیر.